(۳۲)
نیمهٔ پنهان
۳۰۷۴
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

خادمان سلطه

عکس‌العمل ساواک در برابر گزارش مطالب مبتذل نشریات:

بایگانی شود!

روزنامه فردوسی در تاریخ ۳۸/۱۰/۲۸ در ستون خبرهای خصوصی هفته، خبری را تحت عنوان «تأسیس نمایندگی قمارخانه مونت کارلو در تهران» به چاپ رساند که بلافاصله گزارش یکی از مأموران ساواک را به این سازمان به‌دنبال داشت، مأمور مربوطه در این گزارش به چند نکته اساسی اشاره کرده بود:

«۱- درج این مطلب موجب تحریک احساسات مسلمانان خصوصاً مقامات مذهبی خواهد گردید.

۲- چنانچه خبر فوق صحت داشته باشد، ایجاد چنین تشکیلاتی در کشوری که مذهب رسمی آن جعفری است و تأسیس آن مغایر با قوانین شرعی می‌باشد به هیچ‌وجه جایز نیست.

۳-...

۴- واضح است که قانونی بودن چنین اماکنی دست افراد را در ادامه این بازی خطرناک و خانمان‌برانداز باز خواهد گذاشت که نتیجتاً جز انحطاط و فساد اجتماع ارمغانی نخواهند داشت.»

با این‌که گزارش مأمور مربوطه از تحریک احساسات مذهبی در جامعه اسلامی و یک عمل علنی خلاف مکتب اسلام می‌گفت، این گزارش مورد توجه مسئولان رده بالا قرار نگرفت. مدیریت کل اداره سوم در پی‌نوشت خطاب به کارشناس مربوطه دستور داد:

«به سابقه ضمیمه و سعی کنید بیشتر به مسایل سیاسی توجه شود.»

البته مجله‌ای همسو با رژیم ممکن بود گاهی با توجه به حاد بودن مسئله توقیف شود اما این توقیف به هیچ‌وجه زیاد طول نمی‌کشید. حتی در مواردی قبل از عملی شدن، رفع توقیف می‌شد. در تیرماه سال ۴۰ مقاله‌ای با عنوان زنگ خطر از زبان دو دانش‌آموز دختر دبیرستان نور بخش در مجله فردوسی به چاپ رسید که به‌دلیل مطالب بسیار مبتذل از طرف قائم‌مقام ساواک بلافاصله دستور تعطیلی موقت آن صادر شد. اما در همان هفته پس از دیدار جهانبانویی با نخست‌وزیر و متعاقب آن برکنار کردن سردبیر که عامل این جریان معرفی شده بود، دستور رفع توقیف یک روز قبل از انتشار شماره بعدی به دست مسئولان آن رسید. این مقاله به قدری بحث‌برانگیز بود که علی‌رغم دستور ساواک مبنی بر توجه به مسایل سیاسی، در گزارش ساواک آمده است:

«... قصد توقیف مجله که حتی به مرحله عمل نیز در نیامد روی درج مقاله منافی عفت زنگ خطر مندرجه در مجله فردوسی شماره ۲۹ بود که در آن نویسنده مقاله از زبان دو دختر دانش‌آموز دبیرستان نوربخش مطالب شهوانی بسیار تحریک‌آمیز و خارج از نزاکت و حتی قبیح درج نموده بود.»

بایگانی شود

در دهه ۴۰ تا ۵۰ مطبوعات گوی سبقت را در چاپ مقالات، عکس‌ها، داستان‌ها و مطالب غیراخلاقی از یکدیگر می‌ربودند، نتیجه بسیاری از داستان‌ها از نامشان پیدا بود، دلی در تندباد هوس، زنی به نام هوس، افسانه هوس، روی جاده هوس و... که اغلب نتیجه‌های غیراخلاقی و جنسی بسیار زننده داشت، در مطبوعات بسیار به چشم می‌خورد اما حتی در صورت گزارش مأموران که از ترس واکنش علما، صلاح می‌دیدند مجله توقیف شود، ساواک به این جملات بسنده می‌کرد:

«بایگانی شود»، «به مدیر نشریه تذکر داده شود.»

نمونه رفتار این چنینی با نشریات مبتذل بسیار فراوان است، به‌عنوان مثال مجله سپید و سیاه در شماره ۴۸ مورخه ۴۱/۴/۸ خود کاریکاتوری از یک زن و مرد در سالن سینماگراور و در جای دیگر مقاله‌ای تحت عنوان (از دفتر خاطرات دخترها) به چاپ رساند که اگرچه نوع مقاله برخلاف اخلاق و عفت عمومی تشخیص داده شده بود اما تنها به یک تذکر اکتفا شد.

«تذکر و بایگانی» کلمات مشترکی بودند که در پاسخ به گزارش مأموران ساواک داده می‌شد:

«مجله امیدایران در آخرین شماره خود (۴۱۸) طی درج عکس‌هایی از بریژیت باردو به‌طور بسیار زننده در کنار دریا و فیلومن تولوس در پلاژ چنین می‌نویسد (راه تازه برای جلب توجه مردان) و (سرگرمی تازه) کلیه شئون اخلاقی را زیر پا گذارده و اظهار می‌دارد (بله همان‌طور که حدث {س} زده‌اید این خوشگل خانم بریژیت باردوی زیبا نیست که حمام می‌گیرد) با توجه به {این که} عکس‌ها خلاف عفت عمومی بودن آن را رسانده در صورت موافقت تذکرات لازم داده شود.

۴۱/۴/۲۷

به سابقه مجله امید ایران پیوست شود- بایگانی شود.

م-۱۹۶.»

***

«مجله تهران مصور در شماره ۹۰۴ صفحات ۷/۶ تحت عنوان خطرناکترین زنان جهان و یک مسابقه جالب برای خوانندگان تهران مصور مطالبی درج و مبادرت به چاپ عکس‌هایی نموده که بعضی از آن‌ها مانند عکس بامبی بسیار زننده و هوس‌انگیز است.

به آقای کریمی... تذکر داده شد ۳۹/۹/۱۴.»

***

«مجله تهران مصور در شماره ۹۰۶-۲۳/ دیماه جاری که امروز انتشار یافته در صفحه ۴۶ تصویری از هنرپیشگان فیلم (تله) چاپ و انتشار داده که ظاهراً مبتنی بر قصد انتشار آن به‌صورت آگهی است با وجود این نمی‌توان انکار نمود که تأثیر انتشار این قبیل تصاویر در ایجاد تحریکات شهوانی و هیجانات جنسی در طبقه جوان حائز کمال اهمیت است.

تلفنی مذاکره شد ۳۹/۱۰/۲۶.»

***

«مجله تهران مصور شماره ۹۱۶ مورخ جمعه چهارم فروردین ۴۰ عکس زن تقریباً عریانی را که در پشت جلد گراور نموده است از نظر جهات اخلاقی انتشار آن مناسب به نظر نمی‌رسد گر چه انتشار آن به‌عنوان آگهی تبلیغاتی باشد. مجله آسیای جوان شماره ۵۵۵ در صفحه ۱۹ عکسی از (لیلی راست سیر) رقاصه معروف را که فعلاً در هالیوود به سر می‌برد با توضیح زننده به چاپ رسانیده که انتشار آن در طبقه جوان اثر نامطلوب و دور از مصلحت باقی خواهد گذاشت.

تذکر داده شد. ۴۰/۱/۱۵.»

***

«داستان مندرج در شماره ۹۵۴ مجله تهران مصور صفحه ۲۸ و ۲۹ و ۴۱ تحت عنوان (هلوی گندیده) مخالف اخلاق حسنه و عفت عمومی تشخیص گردیده است. مقرر فرمایید به آقای مهندس والا صاحب امتیاز مجله مذکور به نحو مقتضی تذکر داده شود.»

***

«مجدداً مشاهده شده است که در انتخاب عکس روی جلد شماره ۹۷۱ آن مجله جنبه اخلاق و عفت عمومی در نظر گرفته نشده و روی جلد مزبور به طرز موهنی چاپ و منتشر گردیده است.

به سابقه پیوست شود.

بایگانی شود ـ ۴۱/۱/۲۹.»

*** گزارش مامور ساواک: «مجدداً مشاهده شده است که در انتخاب عکس روی جلد شماره ۹۷۱ آن مجله جنبه اخلاق و عفت عمومی در نظر گرفته نشده و روی جلد مزبور به طرز موهنی چاپ و منتشر گردیده است. به سابقه پیوست شود. دستور مسئول ساواک: بایگانی شود ـ ۴۱/۱/۲۹.»**

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
Research@kayhan.ir تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳

(۹)
نیمهٔ پنهان
۳۰۷۳
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»

چگونه مستشرقین به گسترش بهائیت کمک کردند؟

خدمت به بهاییان خیانت به ایرانیان

بزرگ‌ترین خدمت براون به تشکیلات بابی و بهایی همان است که با چاپ کتاب‌های آن‌ها در کشورش با دفاع از آن‌ها از نابودیشان جلوگیری کرد. در تاریخ ملت ما کم نبودند افرادی که ادعای امام زمانی، پیامبری و حتی خدایی کرده‌اند اما از آن‌جا که دست سیاست پشتیبان آن‌ها نبود، به همان سرعتی که پدیدار شدند، به همان فوریت هم نابود شدند اما درباره بابیه در ایران، قادیانیه در پاکستان، اسماعیلیه آقاخانیه در هندوستان، وهابیه در عربستان... این‌گونه نبود. انگلیسی‌ها که امیدوار بودند با جایگزینی بهائیت که جهان وطنی را اشاعه می‌داد، به‌عنوان یک مذهب به جای دین اسلام که چند قرن بر جهان حکمرانی کرده بود، از ایران نیز هندوستانی دیگر بسازند، پس به هر طریقی که ممکن بود، از این فرقه حمایت کردند. به قول عباس نصر: «اگر این نبود که کتاب‌های آن‌ها توسط براون چاپ نشده بود، به‌طور قطع و یقین امروزه وضع بهائیت و بابیت حداکثر همسطح مسئله آقاخان محلاتی مطرح می‌گشت و بیش از آن نبود.»

شبکه اطلاعاتی که براون از ایران تا استانبول و عکاو قبرس از بابیان و بهاییان دائر کرد، بدون شک بی‌نظیر بود. او مشابه همین شبکه را در دوران مشروطیت از میان زرتشتی‌ها، بهاییان و مشروطه خواهان متمایل به انگلستان از ایران تا اروپا فعال کرد.

اگر چه در همان دورانی که براون درباره بابیت اطلاعات کسب می‌کرد، طیف گسترده‌ای از مستشرقین دیگر نیز وجود داشتند اما از دیدگاه بهائیت، او به خاطر خدماتش و ادامه آن‌ها بیش از هر کسی لایق سپاسگزاری است.

به عنوان مثال: «در این راه به نام افرادی مانند اورسل و چارلز فرانسیس مگنزی برمی‌خوریم که اولی این فرقه‌های ضاله را انقلاب مذهبی می‌خواند و دیگری مقابله با قاجاری‌ها جهت براندازیشان.»

همزمان با تلاش‌های براون، به یک خاورشناس صاحب نام روسی به نام بارون ویکتور رومانویچ روزن (۱۹۰۸-۱۸۴۹) نیز بر می‌خوریم. این‌که این دو استاد دانشگاه یکی از دانشگاه پترزبورگ و دیگری از دانشگاه کمبریج در یک مقطع زمانی به مسئله ایران و به‌خصوص باب علاقه‌مند شده و در جمع آثار باب و بهأ تلاش می‌کردند، نشانگر همان همسویی دو کشور انگلستان و روسیه در جریان فرقه‌سازی در ایران در آن برهه زمانی است.

روزن و براون حتی در تکمیل منابع بهاییت همدیگر را یاری می‌کنند. ماجرای زیر یکی از ابعاد این پیوند و همکاری است.

زمانی که حسینعلی بها با کمک سفیر روسیه و با استفاده از قانون کاپیتولاسیون توانست از جریان سوء قصد به شاه، جان به در ببرد، از کشور تبعید شد و پس از جریاناتی که در ترکیه روی داد و دولت عثمانی به همکاری وی با انگلیسی‌ها پی برد، به عکای فلسطین تبعید شد. بهأ از تبعیدگاهش به ناصرالدین شاه نامه‌ای نوشت و آن را به دست جوانی نیشابوری به نام بدیع سپرد. بدیع، نامه را که به «لوح سلطان» مشهور شد، طی این مأموریت به تهران رساند و به‌طور قاچاقی بر سر راه سلطان قرار گرفت. شاه که سابقه سوء قصد بابیان به خود را در اوایل سلطنت هنوز در خاطر داشت، فوری حکم به دستگیری بدیع داد. با دستگیری بدیع لوح به دست شاه افتاد و بدیع در زندان به قتل رسید.

نکته قابل توجه در این رویداد آن است که متن لوح سلطان، همراه با نامه محرمانه بهأ به بدیع، به دست کنسول روسیه در ایران رسید، وی آن را به پایتخت روسیه تزاری فرستاد و سرانجام به دست روزن افتاد که او هم آن را برای براون فرستاد. حسن موقر بالیوزی از سران شاخص بهاییت می‌نویسد: «متن این کلمات و لوح سلطان به دست قنسول روس در ایران رسید و او آن را به سن پطرزبورگ فرستاد و گامازوف، رییس مؤسسه زبان‌های شرقی، آن را به مجموعه‌ای در این مؤسسه سپرد. بارون روزن نسخه‌ای از کاتالوگی را که حاوی این مجموعه بود برای [ادوارد] براون فرستاد که در آن متن کامل سلطان موجود است.»

آرتور دوگوبینو خاورشناس، مورخ و سیاستمدار نژادپرست فرانسوی. وی از جمله مستشرقینی است که در ایران پیرامون فرقه‌های ضاله‌ای چون بابیت به مطالعه پرداخت و کتابهایی در این مورد منتشر کرد.

***دو استاد دانشگاه یکی از دانشگاه پترزبورگ و دیگری از دانشگاه کمبریج در یک مقطع زمانی به مسئله ایران و به‌خصوص باب علاقه‌مند شده و در جمع آثار باب و بهاء تلاش می‌کردند، نشانگر همان همسویی دو کشور انگلستان و روسیه در جریان فرقه‌سازی در ایران در آن برهه زمانی است.**

همچنین براون که خلاصه‌ای از نوشته بهأ را که به سوره هیکل مشهور بود و در اکتبر ۱۸۸۹ به زبان انگلیسی برگردانده بود، از روزن گرفته بود. او خود می‌نویسد: «متن کامل سوره هیکل را بارون روزن (Rosen) در جلد هشتم مجموعه انیستیتو علوم زبان‌های شرقی، چاپ سن پطرزبورگ انتشار داده است که درباره آن در شماره آوریل ۱۸۹۲ JRAS تذکر داده‌ام.»

*** عباس نصر: «اگر این نبود که کتاب‌های آن‌ها توسط براون چاپ نشده بود، به‌طور قطع و یقین امروزه وضع بهائیت و بابیت حداکثر همسطح مسئله آقاخان محلاتی مطرح می‌گشت و بیش از آن نبود.»**

عبدالله بهرامی نیز درباره مستشرقین دیگری که در این راه قدم برداشته‌اند، می‌نویسد: «اولی یک فرانسوی است موسوم به نیکلا که در ایران از طرف دولت خود وزیر مختار بوده است... این شخص سرگذشت سیدعلی‌محمد را با جریانات بعدی و تاریخچه طغیان و انقلابات که در ولایات رخ داد به رشته تحریردرآورده و کتاب او متکی بر اسناد و اطلاعات قابل اعتماد است. دوم گوبینو[1] فرانسوی می‌باشد که او هم وزیر مختار در ایران بوده و چند کتاب خوب راجع به این مملکت نوشته است. مشارالیه نیز اطلاعات نفیسی راجع به نهضت باب جمع‌آوری نموده و جریانات آن را در یکی از تألیفات خود شرح می‌دهد. سوم پروفسور براون انگلیسی است که تحقیقات وی کامل و عمیق بوده و اطلاعات او در زبان فارسی و عربی تقریباً بی‌نظیر است... پرفسور براون خدمت مهمی را که در این قسمت انجام داده لایق هر گونه سپاسگزاری است؛ زیرا که بدون سعی و کوشش او اصول و مبانی مذهب بهایی‌ها افسانه و حکایات بچه‌گانه می‌گشت

۱- آرتور دوگوبینو ۱۸۸۲-۱۸۱۶ (Gobineau) de Arthur Joseph) نویسنده، خاورشناس، شاعر، مورخ و سیاستمدار فرانسوی بود که ریشهٔ نظریات نژادگرایانه در عصر جدید را به او نسبت می‌دهند. با این که در زمان حیاتش جز در نزد معدودی از روشنفکران و هنرمندان مانند واگنر که دوست او بود، شناخته نشد، ولی پس از مرگش اندیشه‌های او طرفدارانی یافت و اصول و عقاید او دربارهٔ عدم تساوی نژادها مخصوصاً در آلمان بسیار مورد توجه قرار گرفت و او را به شهرت جهانی رساند.
گوبینو در شهر ویل‌داوری از شهرهای فرانسه به دنیا آمد. پدرش از یک خاندان اصیل بود. مادرش در کودکی گوبینو به سوئیس رفت و پسرش را به مدرسهٔ بی‌ین فرستاد در این مدرسه بود که مقدمات زبان‌های شرقی را فراگرفت. بعد از مدتی به علت اخراج پدرش از ارتش فرانسه به شهر لوریان رفت و در این شهر به تاریخ و ادبیات علاقه پیدا کرد. گوبینو در سال ۱۸۵۵ به همراه همسر و دخترش از طریق بندر بوشهر به ایران آمد و از طرف دربار استقبال باشکوهی از او به عمل آمد. در طول اقامت خود در ایران به زبان فارسی مسلط شد و به کارهایی از قبیل سکه‌شناسی و مطالعه تاریخ و فلسفه و ترجمه متون فارسی به فرانسه مشغول گشت. خود گوبینو در نامه‌ای به خواهرش می‌نویسد: «در ایران همه چیز هست؛ زندگی، خدا، هستی، نیکی و... من به ایران آمده‌ام تا ببینم مردم این سرزمین پهناور باستانی چطور زندگی می‌کنند و چطور می‌اندیشند؟» گوبینو در سال ۱۸۵۸ به فرانسه بازگشت و سپس به آمریکا رفت و بعد از مدتی بار دیگر در مقام سفیر فرانسه به تهران اعزام شد و تا سال ۱۸۶۳ در این مقام باقی ماند. سال‌های آخر عمر او در سفر به سرزمین‌های اروپایی مخصوصاً آلمان و ایتالیا سپری شد و در اواخر عمر هم در پاریس زیست و در شهر تورین درگذشت.
گروهی او را فیلسوف و از بزرگ‌ترین متفکران جهان می‌شمارند، در حالی که جمعی دیگر اندیشه‌های او را مضر و دورریختنی می‌دانند. ولی بدون شک اندیشه‌های او در قرن بیستم منشأ تحولات زیادی در اروپا شد. کنت دوگوبینو مبتکر فلسفه مخصوصی به نام گوبینیسم و معتقد به برتری نژاد آریایی بود که در آغاز قرن بیستم به خصوص در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول طرفداران بسیاری در اروپا پیدا کرد. این مکتب بیش‌تر مورد توجه و احترام نویسندگان و متفکران آلمانی بود تا فرانسوی، به طوری که آلمانی‌ها مقالات و کتاب‌های متعددی را در باره افکار و عقاید وی منتشر کردند. به طور صریح می‌توان گفت پیدایش مرام نازی در آلمان که متکی به برتری نژاد بود، از فلسفه گوبینیسم سرچشمه گرفته است. گوبینو در باره موضوع نژادها تابع اصلی بود که اقتصاددانان در باره پول وضع کرده‌اند و می‌گویند که پول بد همیشه پول خوب را از میدان به در می‌کند، یعنی معتقد بود که مثلاً اگر نژاد سامی با نژادهای آریایی آمیخته شد در نتیجه این آمیزش، آریایی‌نژادان همه صفات اصلی خود را که زیبایی، استواری اندام و دلیری، رادمردی و عدم گرایش به سازش و دروغ را از دست می‌دهند و تبدیل به مردانی حریص، فریبکار و ترسو و سخت‌جان می‌شوند و صفات درجه دوم، سرانجام جایگزین صفات درجه اول نژاد عالی‌تر می‌گردد. براثر همین دیدگاه‌ها بود که درباره کشورگشایی‌های فرانسه خوشبین نبود و معتقد بود که اشغال سرزمین‌های دیگر منجر به آمیزش نژادها می‌گردد و سودهای آنی زودگذر را به زیان‌های جبران‌ناپذیر درازمدت مبدل می‌سازد. گوبینو درباره ایرانیان بارها گفته بود: «ممالکی که در دوره‌های مختلف به ایران حمله کردند حتی اگر به ایران هم تسلط پیدا می‌کردند، به جای این که تمدن خود را در مردم ایران نفوذ دهند، تمدن ایرانی در آن‌ها نفوذ می‌کرد. به همین دلیل در اکثر ممالک دنیا خصوصیات ایرانی رخنه کرد. ایران همیشه روی پای خود ایستاد و تمدن و فرهنگ خود را به دیگر اقوام شناساند و این نشانه فرهنگ و تمدن غنی ایرانی است که حتی در قوم فاتح هم اثر می‌گذاشت.» گوبینو در کل در بحث نژادی خود، نژاد ایرانیان را نژاد منتخب و گزیده قوم آرین می‌دانست و کلیه خصوصیاتی را که برای یک نژاد قوی و منتخب در کتاب خود طبقه‌بندی کرده بود در قوم ایرانی سراغ می‌گرفت و از این روست که تاریخ این مملکت را نوشته و آن را تاریخ ایرانیان نام نهاده است.
گوبینو از مکتب‌های فلسفی، دین و فلسفه زرتشت را می‌پسندید و آن را جالب‌ترین فلسفه‌ای می‌دانست که با آن روبه‌رو شده است. در کل شخصیت‌های معروفی چون نیچه، واگنر و ویلهلم دوم از افکار و اندیشه‌های گوبینو تأثیر پذیرفته‌اند.

(۱۰)
نیمهٔ پنهان
۳۰۷۵
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی

تنها واکنش رضاخان در جلسه نمایش فیلمی درباره غارت نفت ایران:

افسوس که به ایران پول کم می‌دهند!

چگونه می‌توان تبیین کرد که یکی از نخستین تولیدات این سینما، اثری ضد اسلامی‌به نام «حاجی آقا،آکتور سینما»(آوانس اوگانیانس) بوده که مصادیق دین و مذهب را در جامعه به سخره گرفته و سنت‌های اجتماعی را مضحکه کرده تا بتواند در کنار اقدامات ضد دینی همچون «کشف حجاب» و « مقابله با روحانیت و شعائر مذهبی» رضاخان، القائات محافل وابسته به صهیونیسم را در اذهان توده‌های مردم حقنه نماید. آنگاه می‌توان دریافت که چرا همین آوانس اوگانیانس با فیلمبردار خاص دربار به نام «خان بابا معتضدی» موسسه‌ای تحت عنوان «پرس فیلم» تاسیس کرد تا از همان سال ۱۳۱۱ به تهیه فیلم‌های خبری و مستند از دربار رضاخانی و اقدامات فرمایشی او بپردازند.

در تاریخ نوشته آنها نمی‌توان یافت که چرا ناگهان الیگارشی پارسیان مقیم هند و کسانی همچون اردشیر ایرانی و کمپانی امپریال فیلم بمبئی، متولی ساخت فیلم برای سینمای ایران شدند. همان الیگارشی معروفی که با افشای بخشی از خاطرات معروف «اردشیر جی ریپورتر» و همچنین دست نوشته‌های «سر پیتر رایت» مامور مهم MI۶ معلوم گشت که عامل اجرایی امپراتوری صهیونیستی «روچیلدها» برای بوجود آوردن ارض موعود اسراییل در خاورمیانه بوده اند. از همین الیگارشی است که امثال اردشیر ایرانی بیرون می‌آیند و نخستین دوران سینمای ایران مابین سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۶ را شکل می‌دهند.

یعنی در واقع با استقرار رژیم ضد اسلامی‌و لاییک رضاخان توسط امثال اردشیر جی ریپورتر از گروه پارسیان هند، (به عنوان زمینه ساز تاسیس دولت صهیونیستی)، سینمای ایران نیز از درون همان جریان بیرون می‌آید تا در نخستین حرکتش به عنوان اولین فیلم ناطق سینمای ایران، «دختر لر» را ساخته و به تبلیغ «ایران رضاخانی» بپردازد تا به لحاظ فرهنگی هم، آمادگی لازم را در جامعه برای پذیرفتن تفکرات مورد نظر امپریالیسم جهانی بوجود آورند. نکته مهمتر اینکه برای موضوع این اولین فیلم ناطق سینمای ایران، منطقه لرستان و عشایر آن خطه انتخاب می‌شوند که سالها محل استقرار اردشیر ریپورتر برای زمینه سازی رژیم رضا خانی بوده است.

نکته قابل توجه که در پازل کردن همین قطعات می‌تواند به کمک تحلیل‌های عمیق تر بیاید این است که «عبدالحسین سپنتا» براساس خاطرات خودش به تشویق «اردشیر جی ریپورتر» که گویا دوست نزدیک دایی اش بوده به هندوستان رفت ، به سردینشاه سلیستر (رئیس انجمن اکابر پارسیان هند) معرفی شد ، نامش را از عبدالحسین شیرازی به عبدالحسین سپنتا تغییر داد و تحت آموزش‌های وی قرار گرفت. توسط همین سر دینشاه است که سپنتا به کمپانی امپریال فیلم و اردشیر ایرانی معرفی شده و برای ساختن نخستین فیلم خود و اولین فیلم ناطق ایرانی یعنی«دختر لر» حمایت گردید.

با تکمیل پازل فوق، می‌توان نتیجه گرفت که در واقع تولد سینمای ایران در کنار طرح مهم استحاله این سرزمین به پایگاه پشتیبانی اول جهت تاسیس دولت بزرگ یهود در خاورمیانه قرار داشت که برآن بود تا با تزریق تجدد وارداتی و نامانوس با فرهنگ ایرانی، با تنها سپر دفاعی مردمی‌اش یعنی اسلام و شیعه رو در رو شود. از همین روست که بانیان و بنیانگذاران و گردانندگان این سینما در بدو آغازش و سپس تداوم و توسعه اش، قریب به اتفاق از عناصر وابسته به دربار،محافل امپریالیستی و مراکز مشکوک استعماری بودند.

به جز آغازگران آن، بسیاری از موسسات و استودیوهای فیلمسازی توسط همین افراد تاسیس شد و جریانات سینمایی بوسیله همین اشخاص شکل گرفت. فی المثل عبدالحسین سپنتا (از اولین کارگردانان سینمای ایران) به همراه ۳ تن از وزرای رضاخان، بنیانگذار «سازمان پرورش افکار» برای تحمیق توده‌های مردم با تفکرات استعماری و وارداتی شد، حسین دانشور که از موثرترین بازیگران و تهیه کنندگان سالهای آغازین دوره دوم این سینما بود، از آجودان‌های شاه و از دوستان اردشیر زاهدی داماد شاه به حساب می‌آمد، ابوالقاسم رضایی (موسس ایران فیلم و از بنیانگذاران دوبله در ایران) پسر صحاف باشی بهایی و فیلمبردار دربار بود، مجید محسنی از سینماگران تاثیر گذار سالهای اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ نماینده مجلس شاهی و مبلغ اصلاحات آمریکایی شد، عنایت الله فمین از فیلمبرداران اولیه این سینما در واقع در خدمت سفارت آمریکا بود۹۸، جلال مقدم (یکی از اولین سینماگران موج نو)، همسفره دربار بود وبه قول ابراهیم گلستان،اشرف پهلوی هر هفته دو سه بار شام رادر خانه جلال مقدم مهمان می‌شد!! و زمانی هم درخواست داشت تا فیلمی‌درباره مهره شناخته شده فراماسونری یعنی حسنعلی منصور بسازد که با تبعید حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه) ننگ دیگری برکارنامه خویش افزود و از همین رو توسط جوانان انقلابی مسلمان همچون محمد بخارایی و یارانش به سزای اعمالش رسید.

همچنین به اصطلاح هنرپیشگانی مانند نصرت‌الله وحدت (کمدین سینمای قبل از انقلاب) که مورد علاقه شاه قرار داشت یا تولیدکنندگانی همچون برادران اخوان (صاحبان استودیو و سینمای مولن روژ) هم از عوامل و جیره خواران کمپانی‌های آمریکایی بودند و...

* مریان سی‌کوپر با هماهنگی سرگرد رابرت ایمبری معاون وقت کنسول آمریکا در تهران به ایران آمد.

***خان‌بابا معتضدی: « ...آقای فاتح از شرکت نفت مرا خواسته و قراری گذاشت برای نمایش فیلمی‌که شرکت نفت سابق از تاسیسات جنوب تهیه کرده بود که باید فیلم را علاوه بر شهرهای قزوین، کرمانشاه و آبادان، یک‌شب هم در دربار نمایش دهم. این شب تاریخی را به هیچوجه نمی‌توانم فراموش کنم. خوب به یاد دارم، بعد از پایان فیلم، اعلیحضرت رضا شاه فرمودند: به به، چه خوب درست کرده اند. چه تاسیسات مدرنی. ولی افسوس که به ایران پول کم می‌دهند...»**

فیلمبرداری برای جاسوسی

در اوان ورود سینما به ایران، گروه‌های مختلف خارجی نیز به خصوص از غرب و آمریکا به ایران آمدند و زیر عنوان فیلمبرداری از مناطق مختلف ایران، فیلمهایی تهیه کردند که منابع مستند سرویس‌های جاسوسی و اطلاعاتی را برای طرح‌ها و نقشه‌ها و برنامه‌های استعماری آینده، تامین نماید.

اداره اطلاعات آمریکا، اولین سرویس اطلاعاتی و جاسوسی بود که در سال ۱۳۰۴، انجمن روابط فرهنگی را در سفارت این کشور در ایران ایجاد نمود. این انجمن در ابتدا به صورت مشترک با اداره تبلیغات سفارت انگلستان دست به تهیه و نمایش فیلم زد و سپس به طور مستقل کارش را ادامه داد.

از جمله این فعالیت‌ها، تشکیل یک گروه فیلمبرداری بود که با هماهنگی سرگرد رابرت ایمبری معاون وقت کنسول آمریکا در تهران و تحت سرپرستی دو فیلمساز به اسامی«مریان سی کوپر» و «ارنست شودساک» در سال ۱۳۰۴ به ایران آمده و فیلم‌های مختلفی از مناطق عشایر نشین این سرزمین برداشتند که به قسمتی از آن را تحت عنوان فیلم «علف» عرضه کردند اما اساس فیلم‌های یاد شده در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی غرب قرار گرفت تا با شناسایی و ترسیم مسیرهای مواصلاتی، نقشه‌های عبور از خاک ایران را ترسیم کنند. مسیرهایی که بعدا در جریان اشغال ایران از سوی متفقین به کار آمد و مورد استفاده قرار گرفت تا با استفاده از آنها خاک ایران را در جریان جنگ جهانی دوم اشغال نمایند.

*** کسانی همچون اردشیر ایرانی و کمپانی امپریال فیلم بمبئی، متولی ساخت فیلم برای سینمای ایران شدند. همان الیگارشی معروفی که با افشای بخشی از خاطرات معروف «اردشیر جی ریپورتر» و همچنین دست نوشته‌های «سر پیتر رایت» مامور مهم MI۶ معلوم گشت که عامل اجرایی امپراتوری صهیونیستی «روچیلدها» برای بوجود آوردن ارض موعود اسراییل در خاورمیانه بوده اند**

*** با هماهنگی سرگرد رابرت ایمبری معاون وقت کنسول آمریکا در تهران و تحت سرپرستی دو فیلمساز به اسامی«مریان سی کوپر» و «ارنست شودساک» در سال ۱۳۰۴ به ایران آمده و فیلم‌های مختلفی از مناطق عشایر نشین این سرزمین برداشتند که فیلم‌های یاد شده در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی غرب قرار گرفت تا با شناسایی و ترسیم مسیرهای مواصلاتی، نقشه‌های عبور از خاک ایران را ترسیم کنند.**

گروه دیگری که در همان سالها به ایران آمده و به بهانه فیلمبرداری از خطوط نفت، از مناطق مختلف از جمله آثار باستانی تصویر برداری کردند، گروه تصویر برداری شرکت رویال داچ شل متعلق به امپراتوری صهیونیستی روچیلد بودند. روزنامه اطلاعات شماره ۳۰۱۳ مورخ ۱۶ دی ماه ۱۳۱۵ در این باره می‌نویسد:

«..هیئتی از کارکنان نفت ایران و انگلیس مرکب از سه نفر ، چندی است که مشغول تهیه فیلمی‌از بناهای تاریخی ایران می‌باشند. برای اجرای این منظور از آثار مهم و زیبای تاریخی تخت جمشید در شیراز ، کلیه بناهای دیگر این ناحیه و همچنین از بناهای تاریخی اصفهان و موسسات و کارخانجات جدید مازندران ، فیلم‌های خوبی تهیه کرده اند. این هیئت جدیدا وارد و در مهمانخانه ری سکونت گزیده اند و از بناها و ساختمان‌های زیبای طهران هم فیلمهایی تهیه کرده اند. قرار است امروز و فردا به سمت کرمانشاهان حرکت کنند تا از بناهای تاریخی این قسمت هم فیلمهایی تهیه نموده و به خوزستان مراجعت نمایند...»

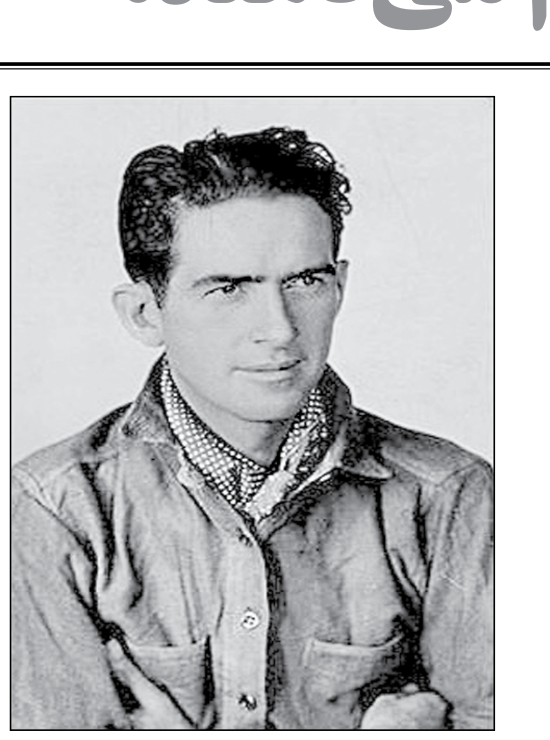
* ارنست شودساک در سال ۱۳۰۴ به همراه مریان سی‌کوپر فیلم‌های مختلفی از مناطق عشایری ایران تهیه کردند که این فیلم‌ها در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی غرب قرار گرفت.

گروه فیلمبرداری گریسون انگلیس، از جمله دسته جات خارجی بودند که برای فیلمبرداری از خطوط نفت و فعالیت‌های شرکت نفت انگلیس به ایران آمده بودند. فیلم «طلوع ایران» که در سال ۱۳۱۶ به سفارش شرکت نفت ایران و انگلیس توسط جان تیلور فیلمبرداری و کارگردانی شد و توسط آلتین تهیه گردید، از جمله محصولات همین گروه بود که هنگام نمایش برای رضاخان، حیرت او را هم به همراه داشت.

خان بابا معتضدی که به عنوان فیلمبردار دربار در آن جلسه نمایش شرکت داشته است، در مطلبی به نام «در جنوب شهر هم سینما بسازید» در روزنامه رستاخیز ، هم از حیرت زدگی رضاخان می‌گوید و هم از اعترافش به غارت منابع نفتی ایران توسط بیگانگان می‌نویسد:

«...آقای فاتح از شرکت نفت مرا خواسته و قراری گذاشت برای نمایش فیلمی‌که شرکت نفت سابق از تاسیسات جنوب تهیه کرده بود که باید فیلم را علاوه بر شهرهای قزوین، کرمانشاه و آبادان، یکشب هم در دربار نمایش دهم. این شب تاریخی را به هیچوجه نمی‌توانم فراموش کنم. خوب به یاد دارم، بعد از پایان فیلم، اعلیحضرت رضا شاه فرمودند: به به، چه خوب درست کرده اند. چه تاسیسات مدرنی. ولی افسوس که به ایران پول کم می‌دهند...»

به نوشته محمد تهامی‌نژاد، مورخ و کارشناس سینما، در مطلبی تحت عنوان «سالهای فراموش شده سینمای ایران» در ویژه نامه سینما به تاریخ مرداد ۱۳۷۲، معروفترین فیلم‌های انگلیسی درباره صنایع نفت ایران به «بی بی سی» تعلق داشت که در واقع نخستین فیلم‌های از این دست هم محسوب می‌شد. فیلمهایی که امروزه در دسترس نیستند اما قطعاتی از آنها در فیلم‌های مستند«طرح چم»، «نفت در قرن بیستم» و «راهی از مسجدسلیمان» دیده می‌شود.

*** در حالی که سفارت آمریکا در تهران به تدریج فعال می‌شد و قسمت فیلم اداره اطلاعات سفارت آمریکا ، وظایف اساسی در زمینه تهیه فیلم را برعهده می‌گرفت، سروان گلسرخی و ستوان خلیقی نیز در ارتش به تهیه فیلم‌های گزارشی، توریستی و تبلیغاتی سرگرم شدند .**

فیلمبرداران همراه اشغالگران

در روزهای اشغال ایران توسط متفقین، فیلمبردارهای خارجی، اولین بیگانه‌هایی بودند که در خیابان‌های تهران رویت شدند. آنها برای فیلمبرداری از نقاط استراتژیک تحت پوشش فیلمبرداری از طبیعت ایران و فیلمبرداری از خانواده سلطنتی به ایران می‌آمدند. سعید نیوندی از فیلمفارسی سازان دوران طاغوت که فیلمهایی مانند «نیرنگ دختران» (۱۳۴۳)، «بابا کرم» (۱۳۴۹) و «آشوبگر» (۱۳۵۱) را در کارنامه ابتذال خود دارد، در زمان اشغال از جمله فیلمبردارانی بود که برای خبرگزاری‌های خارجی فیلمبرداری انجام می‌داد. او می‌گوید:

«... سال ۱۳۲۲ صاحب یک دوربین کوچک ۱۶ میلیمتری شدم و به تهیه فیلم‌های خبری و مستند پرداختم. اتفاقا در همان زمان آشنایانی یافتم که در محافل خبری رفت و آمد داشتند و در نتیجه راهنمایی‌های آنها با بعضی از موسسات و سازمان‌های مربوطه به ویژه با دفاتر برخی از خبرگزاری‌های خارجی در ایران ارتباط پیدا کردم و بنا به احتیاجات مسئولین این تشکیلات، فیلمهایی تهیه کردم که برای تکمیل تجربی-عملی و دانش اکتسابی من مطلوب و جالب بود...»

برخی از فیلمهایی که در آن زمان توسط همان آژانس‌های خبری خارجی و فیلمبرداران بعضا ایرانی آنها تهیه شد عبارت بودند از :

ملاقات محمد علی فروغی نخست وزیر با شاه جدید
حضور مردم در برابر مغازه‌های نانوایی در تهران
ورود شاه به مجلس شورای ملی در روز ۲۶ شهریور ۱۳۲۰
حضور زنان لهستانی در تهران
فوزیه فر شش ماه زده در اتوبوس روباز
شاه ، فوزیه و زن‌هایی که فر ششماهه زده اند
فوزیه و شهناز
حضور انگلیسی‌ها در جنوب
کارخانه پیت حلبی سازی شرکت نفت

ابراهیم معتمدی، مهدی گلسرخی و مهدی خلیقی از جمله همین فیلمبرداران ایرانی بودند که برای آژانس‌های خبری و خبرگزاری‌های آمریکایی و حتی اداره اطلاعات و ارتش آمریکا فیلمبرداری می‌کردند.

خلیقی در سال ۱۳۲۳ یک دستگاه دوربین فیلمبرداری ۱۶ میلیمتری با عدسی «واید انگل» به مبلغ چهارصد و پنجاه تومان از یک آمریکایی خرید و از آنجایی که به علت آشنایی با خان بابا معتضدی، علاقه ای به عکاسی و فیلمبرداری یافته بود، به طور غیر حرفه ای از افراد فامیل خود فیلم گرفت و از مهرماه ۱۳۲۸ به عنوان افسر فیلمبردار به کار پرداخت و برای کسب تجربه به مرکز فیلمبرداری ارتش آمریکا اعزام شد. او پس از بازگشت به ایران در راس قسمت فیلمبرداری ارتش قرار گرفت و تا سال ۱۳۳۶ در این سمت بود. در حالی که سفارت آمریکا در تهران به تدریج فعال می‌شد و قسمت فیلم اداره اطلاعات سفارت آمریکا ، وظایف اساسی در زمینه تهیه فیلم را برعهده می‌گرفت، سروان گلسرخی و ستوان خلیقی نیز در ارتش به تهیه فیلم‌های گزارشی، توریستی و تبلیغاتی سرگرم شدند .

لازم به ذکر است که مهدی گلسرخی نیز از دیگر فیلمبردارانی بود که در مرکز فیلمبرداری ارتش آمریکا دوره آموزشی خود را گذراند.